

معرفی کتاب

# درباره انسان شناسی دین

● مجتبی خجسته‌فر

- دربارهٔ انسان شناسی دین (سه مقدمه)
- آنماری دوال مالفییت - استفن د. گلیزیر - مایکل لمبک
- ترجمهٔ ابراهیم موسی‌پور
- انتشارات جوانهٔ توس، ۱۳۸۶ش



کرانه‌های هستی انسان در پنج افق مقدس / مسعود جلالی  
مقدم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ش.  
مطالعات مردم‌شناختی دین / برایان موریس، ترجمهٔ محمد  
فولادی، نشر زلال کوثر، ۱۳۸۳ش.  
کتاب دربارهٔ انسان شناسی دین: (سه مقدمه)، که امسال به  
همت انتشارات جوانهٔ توس در ۱۰۰۰ نسخه انتشار یافته شامل سه  
مقاله است که مترجم بنا بر نیازی که از آن در مقدمه کوتاه سخن  
گفته آنها را در قالب یک کتاب کوچک گردآورده است. مترجم  
ابتدا فصلی از کتاب دین و فرهنگ، اثر آنماری دوال مالفییت را  
که نسبت به دو مقالهٔ دیگر کتاب جنبه زمینه و بستر اولیه دارد،  
آورده تا ابتدا خواننده را با کلیات و تعاریف دانش انسان شناسی  
دین آشنا کند. مالفییت استاد انسان شناسی هانتر کالج نیویورک

در سال‌های اخیر روش‌های جدید مطالعات دینی در کشور ما  
مورد توجه و استقبال واقع شده و در زمینه‌های جامعه‌شناسی دین،  
انسان شناسی دین، روان‌شناسی دین، پدیدارشناسی دین، فلسفه  
دین و کلام جدید تلاش‌هایی صورت گرفته است. در برخی از  
این حوزه‌ها هم‌چون فلسفه دین و کلام جدید در کنار ترجمهٔ  
شماری از آثار غربی، محققان ایرانی تألیف‌هایی نیز انجام داده‌اند  
و در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی و انسان شناسی به دلیل نبودن  
زمینهٔ مطالعاتی کافی هم‌چنان باید چشم به راه ترجمه‌های آثار  
مهم غربی بود. مطالعات انسان‌شناسانهٔ دین، قریب دو قرن در  
مغرب‌زمین سابقه دارد و در دههٔ اخیر در ایران علاقه‌مندانی پیدا  
کرده است. به طوری که کتاب‌هایی در این زمینه به فارسی منتشر  
گردیده است از جمله:



سه اثر برجسته در حوزه انسان‌شناسی دین تألیف کرده است، دین و فرهنگ، مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی دین نیویورک ۱۹۸۶م. که مقاله مورد بحث ما از همین کتاب انتخاب شده؛ تصویر انسان، تاریخ اندیشه انسان‌شناختی و جاده‌های سورینام: تقسیم شدن جوامع متکثر (جوامع غیراروپایی). مالفییت تحصیلات خود را در سال ۱۹۵۹م. در دانشگاه کلمبیا به پایان برد و کتاب دین و فرهنگ او محصول دوره پختگی اندیشه‌های او در اواخر دهه شصت میلادی است.

سه اثر برجسته در حوزه انسان‌شناسی دین تألیف کرده است، دین و فرهنگ، مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی دین نیویورک ۱۹۸۶م. که مقاله مورد بحث ما از همین کتاب انتخاب شده؛ تصویر انسان، تاریخ اندیشه انسان‌شناختی و جاده‌های سورینام: تقسیم شدن جوامع متکثر (جوامع غیراروپایی). مالفییت تحصیلات خود را در سال ۱۹۵۹م. در دانشگاه کلمبیا به پایان برد و کتاب دین و فرهنگ او محصول دوره پختگی اندیشه‌های او در اواخر دهه شصت میلادی است.

دوال مالفییت با در نظر گرفتن دین به مثابه یکی از مهم‌ترین ابعاد فرهنگ که موضوع مطالعه همه شاخه‌های علوم اجتماعی واقع شده، سعی کرده است به اختصار نشان دهد اصولاً انسان‌شناسان چرا و چگونه به مطالعه دین می‌پردازند و از این رو ابتدا در این فصل اهداف و روش‌های علم انسانی را توضیح داده است. او پس از توضیح مفهوم انسان‌شناسی و مفهوم فرهنگ کل‌نگری یا رویکرد کل‌گرایانه را به عنوان یکی از قواعد روش مطالعه انسان‌شناختی دین مطرح کرده است. به تعبیر او برای فهم درست انسان به عنوان یک کل واحد باید همه پدیده‌های انسانی زیستی و تاریخی زبانی یا فرهنگی را به صورت همراه و مرتبط با یکدیگر مورد توجه قرار داد. در ادامه مالفییت چهار ویژگی را برمی‌شمرد که به سبب آنها مطالعه انسان‌شناختی دین یک مطالعه علمی محسوب می‌شود؛ در واقع به نظر او به کارگیری قواعد خاص علمی، عبارت از این است که مطالعه ما با شمول و عمومیت، تجربه‌گرایی، روش مقایسه‌ای، و واقع‌نگری، همراه باشد. به این معنا که روش انسان‌شناسانه همه ادیان شناخته شده

و همه پدیده‌های دینی را در بر می‌گیرد و مطالعه کننده چیزی را بر اساس ذوق و سلیقه شخصی یا ملاک‌های غیرعلمی مستثنی نمی‌کند؛ از سوی دیگر انسان‌شناسی، علمی است که داده‌های خود را به صورت مشاهده و تجربه از نزدیک به طور مستقیم به دست می‌آورد و رویکردی تجربی دارد. در عین حال که با مقایسه نظام‌مند پدیده‌های دینی مشابه در پی دستیابی به میزانی از تعمیم و کلی‌سازی مفهوم دین نیز هست. هم‌چنین واقع‌نگری اصل لازمی برای مطالعه انسان‌شناسانه دین است و پژوهش‌گر باید بدون تعصب و غرض‌ورزی به صرف وجود باورها و نحوه دلالت و مفهوم آنها پردازد، نه آنکه در پی تعیین صدق و کذب احتمالی مدلول این باورهای دینی باشد.

مالفییت با ذکر اینکه بیش‌تر توجه انسان‌شناسان به جوامع کوچک و همگن معطوف بوده، فواید این عطف توجه را برشمرده است. به عقیده او این نوع از مطالعات: مواجهه با طیف وسیعی از تنوعات با افزایش واقع‌نگری علمی باور به تکثر فرهنگی را تقویت می‌کند. این مطالعات امکان بررسی تبدیل ساختارهای ساده اجتماعی را به ساختارهای پیچیده‌تر فراهم می‌سازد. با این مطالعات فرهنگ‌های کوچک در حال انقراض ثبت و ضبط می‌شوند و مستند می‌گردند. در بخش دیگری از این فصل نویسنده به ابعاد اجتماعی دین پرداخته است. در این زمینه، او ابتدا دین را به عنوان نظام نمادها حائز اهمیت اجتماعی دانسته و نقش آن را به مثابه یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های حیات انسانی بررسی کرده است. به زعم او نمادهای دینی اصالتاً از نمادهای فرهنگی متمایز نیستند و نحوه دلالت نمادهای دینی با نحوه دلالت نمادهای

فرهنگی و اجتماعی کمابیش یکسان و مشابه است.

مالفیت هم‌چنین سر و کار داشتن دین را با قوای ماوراء الطبیعی و مافوق بشری ملاک و معیاری دانسته است که آن را از دیگر نهادهای فرهنگی متمایز می‌سازد. به نظر او پیوند دین با مفهوم امر قدسی نیز یکی دیگر از جنبه‌های تمایز آن با سایر نهادهای فرهنگی و اجتماعی است. در عین حال مالفیت معتقد است که دین را هرگز نمی‌توان به صورت امری جدا و برکنار از سایر نهادها در نظر گرفت. دین بر اقتصاد، سیاست، نظام خانوادگی، فناوری و همه حوزه‌های زندگی انسانی تأثیری شگرف دارد که البته همواره این تأثیر، متقابل و دو جانبه است.

در بخش دیگری از این فصل مالفیت متذکر شده است که انسان‌شناسان متقدم بیش‌تر توجه خود را به نظام «باور» در ادیان مختلف متمرکز کرده بودند و از این‌رو از جنبه‌های رفتاری غافل ماندند، در حالی که در دوران متأخر انسان‌شناسان غالباً به مطالعه درباره قالب‌های رفتاری دینی می‌پردازند، گو اینکه نظام‌های «باور» و نظام‌های «عمل» بسیار به هم پیوسته‌اند و شناخت کامل یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نخواهد بود.

در پایان این فصل مالفیت به مقایسه میان دو پدیده دین و جادو پرداخته و از تلاش‌های انسان‌شناسان دین برای تفکیک و تمییز میان این دو مفهوم سخن گفته است.

**مقاله دوم** کتاب، ترجمه مدخل انسان‌شناسی دین از دائرةالمعارف دین و جامعه/ ویراسته ویلیام ه. سواتس. لندن، ۱۹۹۸م. است که آن را استفن د. گلیزیر نگاشته است. گلیزیر عضو هیئت علمی گروه انسان‌شناسی دانشگاه نبراسکای آمریکا و رئیس سابق انجمن دانش انسان‌شناسی و دبیر سابق انجمن مطالعات علمی دین است که به صورت تخصصی در حوزه انسان‌شناسی دین و روابط نژادی پژوهش می‌کند. بیش‌تر آثار پژوهشی او در حوزه جزایر کارائیب صورت گرفته و بخش عمده کارنامه علمی او ویراستاری و تدوین مجموعه‌های تخصصی در زمینه انسان‌شناسی دین بوده است.

گلیزیر در این مدخل با بررسی تاریخچه‌ای از مطالعات

انسان‌شناسانه دین از عصر انسان‌شناسان مجلسی یا به ترجمه مترجم انسان‌شناسان پشت میز نشین یعنی ادوارد ب. تیلور، سر جیمز ج. فریزر، ماکس مولر، رابرتسون اسمیت رویکردهای انسان‌شناسان قرن نوزدهمی دین را مجموعاً تحت عنوان (عقل‌انگاری) دسته‌بندی کرده است. او معتقد است که پیش‌فرض انسان‌شناسان متقدم درباره دین: هم‌چون سایر دانشمندان علوم اجتماعی آن روزگار بر میراث یهودی- مسیحی‌شان استوار بود و آنان خواه ناخواه این زمینه سنتی و نیز این گرایش‌های تکامل‌گرایانه‌شان را در مطالعات خود دخالت می‌دادند. گلیزیر سپس با بحث از تعاریف ناظر به چارچوب و گستره دین از انسان‌شناسان متقدم و متأخر و نیز مسئله ماهیت و باور دینی به مشخصه بارز انسان‌شناسی قرن بیستم اشاره کرده است. به بیان او روی آوردن محققان قرن بیستم به مشاهده دست اول از نزدیک و یا به اصطلاح مشاهده مشارکتی چارچوب دین‌پژوهی را متحول ساخت و انسان‌شناسان را واداشت تا در تعمیم نتیجه‌گیری‌های خود تأمل و احتیاط بیش‌تری به خرج دهند. در بخش دیگری از این مقاله، گلیزیر به اختصار تلاش انسان‌شناسان را در مطالعه رابطه و نسبت میان شعائر و اساطیر را بررسی کرده و متذکر شده که بحث‌ها و مجادلات محققان در این باره با ادامه نظر بینابینی در دهه ۱۹۴۰ میلادی عملاً خاتمه یافته است. نظریه‌ای که در آن بحث از تقدم و تأخر اساطیر و شعائر جای خود را به گونه‌های تعامل میان این دو مفهوم داده است، البته این معنا که در نمونه‌های بسیاری اسطوره به مثابه یک گونه شعائر آغاز شده و متقابلاً در نمونه‌های متعدد دیگری یک‌گونه شعائری به عنوان یک اسطوره شکل گرفته است. در بخش پایانی این مقاله گلیزیر رویکردهای تازه‌تر در مطالعات انسان‌شناسانه دین را بررسی کرده و از پویش‌مندی ادیان و نقش دین در پدید آوردن زمینه و فرصت بروز تحولات اجتماعی و هم‌چنین رویکردهای زیست‌شناختی و نمادشناختی سخن گفته است. گلیزیر اشاره کرده است که در اواخر قرن بیستم پژوهش‌گران به طور فزاینده‌ای به پژوهش در باب مفهوم معنا علاقه پیدا کرده‌اند و پیش‌بینی کرده است که

فکری و فرهنگی قرن بیستم از جمله «روانکاوی فرویدی»، «ساختارگرایی لوی - استراوس»، «زبان‌شناسی سومری» و «هرمنوتیک انتقادی» مکاتب فلسفی مختلف از مارکسیزم تا اگزیستانسیالیزم، هم‌چنین مفاهیم جدیدتری چون جهانی‌سازی و گسترش غرب فرهنگی را داشته است.

او در بخش دیگری از این مقدمه، تعریف دین را در چارچوب کارکردهای بویژه اجتماعی آن باز جست، گو اینکه معتقد است، عملاً هرگز نمی‌توان تعریفی واضح و روشن از دین به دست داد در عین حال که تعریفی چون «دین عبارت است از باور به موجودات ماوراء الطبیعی» را صرفاً برای کتاب‌های درسی سطح پائین مناسب می‌داند و سؤال می‌کند که در این تعریف هیچ یک از سه مؤلفه؛ باور، موجودات، ماوراء الطبیعی به اندازه کافی روشن و رسا نیستند. لمبک پس از نقدهای فشرده بر این تلاش‌ها در جهت تعریف دین تأکید بر دو مفهوم معناداری و نظم را در این باره جذاب می‌خواند؛ ولی باز هم معتقد است که اصولاً مقاومت در برابر ارائه تعاریف مدعی کشف حقیقت یکی از مشخصه‌های مثبت تفکر در دوران جدید است و همواره باید در برابر هر تعریفی برای بازنگری در آن تلاش کرد. وابستگی ابعاد و عناصری از سنت انسان‌شناسی دین به بن‌مایه‌های مسیحی در نگاه لمبک نیز مورد توجه قرار گرفته است و او بویژه دربارهٔ رویکرد انحصارگرایانه مسیحی در این مطالعات هشدار داده است.

در مجموع این سه مقاله به نحوی در کتاب حاضر چیده شده‌اند که یک دورهٔ آموزشی نسبتاً کامل را برای ورود به مباحث انسان‌شناسی دین برای خواننده فراهم کنند. بسیاری از نکات خاصی که در مقالهٔ اول به آنها اشاره شده با زبان و بیانی جدیدتر در مقالهٔ دوم و بیش‌تر در مقالهٔ سوم تبیین می‌شوند. کتاب برای خوانندگان پاسخ بسیاری از پرسش‌ها را دربارهٔ روش و شیوهٔ مطالعات انسان‌شناسانه دین فراهم می‌سازد؛ ولی در عین حال کتاب حاضر به عنوان یک متن درسی یا کمک‌درسی تدوین شده و از این رو بسیاری از مطالب آن را باید با توضیحات متخصصان و استادان فن بازخوانی کرد.

رویکردهای زیست‌شناسانه، عصب‌شناسانه و شناخت‌نگرانه در قرن بیست و یکم اهمیت بیش‌تری حاصل خواهند کرد.

**مقالهٔ سوم** این کتاب، در واقع مقدمهٔ فنی مایکل لمبک، استاد انسان‌شناسی دانشگاه تورنتوی کانادا و از شاگردان راپاپرت انسان‌شناس برجستهٔ قرن بیستم، بر کتابی است که تحت عنوان گزیده مطالعات انسان‌شناسی دین به چاپ رسانده است. لمبک در این مقدمه ابتدا مشخصه‌های آن چه از آن به عنوان سنت انسان‌شناسی یاد می‌کند را ذکر کرده و به اختصار هر یک را توضیح داده است. به بیان او این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: جامع و فراگیر بودن، رویکرد مردم‌نگارانه داشتن، استفاده از روش‌های تطبیقی، مبتنی بودن بر زمینهٔ رفتار انتقادی، داشتن نگرش تاریخی و مدل گفت‌وگویی. لمبک در این مقدمه از ذکر این نکته غافل نبوده است که بسیاری آرا و عقاید منبعث از سنت‌های گوناگون دینی یا غیردینی نیز در شکل‌گیری سنت انسان‌شناسی دین سهیم است و بر آن تأثیر گذاشته‌اند و چه بسا که انسان‌شناسی دین هم واژه‌سازی‌ها و هم روش تحقیق خود را در مواردی مدیون همین سنت‌های دینی بوده است.

چگونگی روابط میان سنت‌های فرهنگی و چگونگی درک و تفسیر مفاهیم متقابل چون قدسی و غیرقدسی یا اسطوره و تاریخ در درون سنت‌های محلی مختلف، چگونگی درک انسان‌شناسان از منطق اندیشه و عمل دینی در جوامع کوچک و بیگانه‌ای که نسبتی با زمینه‌های ذهنی و فرهنگی انسان‌شناسان غالباً غربی ندارند، چگونگی فهم و تفسیر مشترکات میان اقوام مختلف و تبادل میان جهان‌های فرهنگی با یکدیگر در بخش‌های دیگری از این مقدمه مورد بحث قرار گرفته است.

لمبک به اجمال نشان می‌دهد که انسان‌شناسان باید بتوانند میان مفاهیم رفتارها و سنت‌های متناقض و غیرقابل مقایسه الفتی برقرار سازند تا دیدگاه‌های خود را در یک بستر هرمنوتیکی با یکدیگر نزدیک کنند.

در ادامه، لمبک نشان می‌دهد که سنت انسان‌شناسی دین چه تعامل و گفت‌وگوها و داد و ستدهایی با جنبش‌ها و فعالیت‌های